



ملفوظات امیر خسرو



ملفوظات حضرت خواجہ نظام الدین اولیاء
امیر حسن علاء سجزی



به مناسبت برگزیده شدن
شهر باستانی غزنه به عنوان
پایتخت فرهنگی و مدنی
جهان اسلام در سال ۲۰۱۳



مؤسسه انتشارات عرفان

ISBN 978-600-92848-3-2



9 786009 284832



سرشناسه	: نظام‌الدین اولیا، محمد بن علی، ۶۳۶-۷۲۵ ق.
عنوان و نام پدیدآور	: فواید الفؤاد: ملفوظات حضرت خواجه نظام‌الدین اولیاء / [گردآورنده] امیرحسن علاء سجزی؛ با تصحیح و توضیحات توفیق ه. سبحانی.
مشخصات نشر	: تهران: مؤسسه انتشارات عرفان، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	: بیست و شش، ۳۴۸ ص.
شابک	: 978-600-92848-3-2
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.	
یادداشت	: کتاب حاضر قبلاً تحت عنوان «فواید الفؤاد» توسط انتشارات زوار به چاپ رسیده است.
یادداشت	: واژه‌نامه.
یادداشت	: کتابنامه.
یادداشت	: نمایه.
عنوان دیگر	: فواید الفؤاد.
موضوع	: چشتیه.
موضوع	: تصوف - متون قدیمی تا قرن ۱۴.
شناسه افزوده	: حسن دهلوی، حسن بن علی، ۶۴۹؟ - ۷۳۸؟ ق، گردآورنده.
شناسه افزوده	: هاشم‌پور سبحانی، توفیق، ۱۳۱۷-، مصحح.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۰ ف ۵ ح ۲ / ۲۸۳ BP
رده‌بندی دیوبی	: ۲۹۷/۸۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۵۷۹۷۰۱

فوائد الفوائد

ملفوظات حضرت خواجه نظام الدین اولیا

امیر حسن علاء سجزی

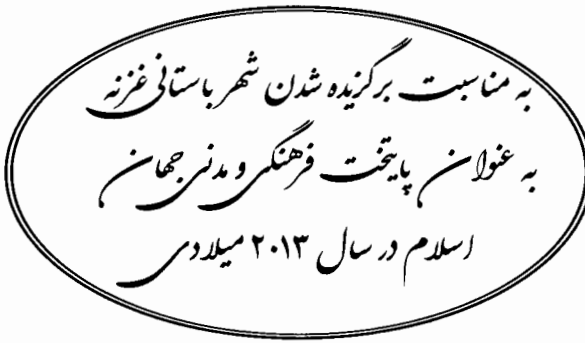
با تصحیح و توضیحات

دکتر توفیق ه. سبحانی



مؤسسه انتشارات عرفان

تهران، ۱۳۹۰



مؤسسه انتشارات عرفان

● **فوائد الفوائد** (ملفوظات حضرت خواجه نظام الدین اولیا)

○ مؤلف: امیرحسن علاء سجزی

○ تصحیح و توضیحات: دکتر توفیق ه. سبحانی

○ حروفچینی و صفحه آرایی: حروفچینی هما (امید سیدکاظمی)

○ طراح جلد: باسم الرسام

○ نوبت چاپ: چاپ اول، ۱۳۹۰

○ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: طیف نگار

○ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

○ قیمت: ۱۴۰۰ تومان

○ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۸۴۸-۳-۲

حق چاپ در افغانستان و ایران برای ناشر محفوظ است

نشانی

تهران، خیابان سمیه، بین چهارراه دکتر مفتاح و خیابان
رامسر، پلاک ۱۱۸، طبقه سوم، واحد ۶
تلفن: ۸۸۳۰۰۲۴۵ فاکس: ۸۸۱۱۰۵۳

کابل، چوک دهموری، چهارراه شهید
مؤسسه انتشارات عرفان
تلفن: ۷۷۳۲۷۲۰-۷۷۳۲۷۲۰-۰۰۹۳

پخش در ایران

تهران، خ حافظ، چهارراه کالج، نبش کوچه
پادشاه، پخش یکتا، تلفن: ۸۹۴۰۳۰۳

قم، خیابان ارم، پاساژ قدس، کتابفروشی
رسول اکرم (ص)، تلفن: ۷۷۳۲۷۲۰-۷۷۳۲۷۲۰-۰۲۵۱

ketaberfan@yahoo.com

ketaberfan.persianblog.ir

این کتاب، با حمایت مالی معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
به چاپ رسیده است.

با یاد فراموش‌ناشدنی غنچه‌ناشکفته‌مان
«مانلی» عزیز که ۷ تیرماه ۱۳۹۰ پرپر شد.

این کتاب را با احترام به استاد دکتر فتح‌الله مجتبابی
و زنده‌یاد استاد پروفیسور سیدامیرحسن عابدی
و زنده‌یاد استاد بسیار گرامی دکتر منوچهر مرتضوی که
علاقه‌مند به مطالعه این کتاب بودند تقدیم می‌کنم.

توفیق ه. سبحانی، ۱۳۹۰

فهرست مندرجات

۱۹	[مجلس] شانزدهم	یازده	پیشگفتار
۲۱	[مجلس] هفدهم	دوازده	اساس اندیشه‌های چشتیه
۲۵	[مجلس] هجدهم	چهارده	مشایخ چشت و علما
۲۶	[مجلس] نوزدهم	چهارده	نظام‌الدین اولیا
۲۶	[مجلس] بیستم	بیست و یک	نسخه‌های خطی و چاپی فواید الفوائد
۲۷	[مجلس] بیست و یکم	بیست و یک	الف: نسخ خطی
۲۹	[مجلس] بیست و دوم	بیست و یک	ب: نسخ چاپی
۲۹	[مجلس] بیست و سوم	بیست و پنج	اختصارات
۳۰	[مجلس] بیست و چهارم		
۳۱	[مجلس] بیست و پنجم	۱	[دیباجه]
۳۴	[مجلس] بیست و ششم	۱	جلد اول
۳۵	[مجلس] بیست و هفتم	۱	[مجلس] اول
۳۷	[مجلس] بیست و هشتم	۴	[مجلس] دوم
۴۰	[مجلس] بیست و نهم	۵	[مجلس] سوم
۴۱	[مجلس] سی‌ام	۶	[مجلس] چهارم
۴۲	[مجلس] سی و یکم	۶	[مجلس] پنجم
۴۴	[مجلس] سی و دوم	۸	[مجلس] ششم
۴۵	[مجلس] سی و سوم	۱۰	[مجلس] هفتم
۴۸	[مجلس] سی و چهارم	۱۱	[مجلس] هشتم
		۱۳	[مجلس] نهم
۵۳	آغاز جلد دوم	۱۳	[مجلس] دهم
۵۳	[دیباجه]	۱۴	[مجلس] یازدهم
۵۳	[مجلس] اول]	۱۵	[مجلس] دوازدهم
۵۴	[مجلس] دوم	۱۶	[مجلس] سیزدهم
۵۵	[مجلس] سوم	۱۶	[مجلس] چهاردهم
۵۶	[مجلس] چهارم	۱۸	[مجلس] پانزدهم

۵۸	جلد سوم از کلمات مذکور	۱۱۵	[مجلس] پنجم
۶۲	[مجلس اول]	۱۱۵	[مجلس] ششم
۶۳	[مجلس] دوم	۱۱۷	[مجلس] هفتم
۶۵	[مجلس] سوم	۱۱۸	[مجلس] هشتم
۶۷	[مجلس] چهارم	۱۲۰	[مجلس] نهم
۷۰	[مجلس] پنجم	۱۲۰	[مجلس] دهم
۷۱	[مجلس] ششم	۱۲۴	[مجلس] یازدهم
۷۲	[مجلس] هفتم	۱۲۵	[مجلس] دوازدهم
۷۲	[مجلس] هشتم	۱۲۸	[مجلس] سیزدهم
۷۳	[مجلس] نهم	۱۳۰	[مجلس] چهاردهم
۷۳	[مجلس] دهم	۱۳۴	[مجلس] پانزدهم
۷۴	[مجلس] یازدهم	۱۳۶	[مجلس] شانزدهم
۷۶	[مجلس] دوازدهم	۱۳۸	[مجلس] هفدهم
۷۷	[مجلس] سیزدهم	۱۳۹	[مجلس] هجدهم
۸۱	[مجلس] چهاردهم	۱۴۰	[مجلس] نوزدهم
۸۲	[مجلس] پانزدهم	۱۴۲	[مجلس] بیستم
۸۳	[مجلس] شانزدهم	۱۴۲	[مجلس] بیست و یکم
۸۶	[مجلس] هفدهم	۱۴۲	[مجلس] بیست و دوم
۸۸			[مجلس] بیست و سوم
۹۲	جلد رابع	۱۴۵	[مجلس] بیست و چهارم
۹۳	[دبایچه]	۱۴۵	[مجلس] بیست و پنجم
۹۵	[مجلس اول]	۱۴۵	[مجلس] بیست و ششم
۹۷	[مجلس] دوم	۱۴۷	[مجلس] بیست و هفتم
۹۸	[مجلس] سوم	۱۴۸	[مجلس] بیست و هشتم
۱۰۰	[مجلس] چهارم	۱۵۰	[مجلس] بیست و نهم
۱۰۲	[مجلس] پنجم	۱۵۳	[مجلس] سی ام
۱۰۴	[مجلس] ششم	۱۵۶	[مجلس] سی و یکم
۱۰۴	[مجلس] هفتم	۱۵۶	[مجلس] سی و دوم
۱۰۵	[مجلس] هشتم	۱۵۶	[مجلس] سی و سوم
۱۰۸	[مجلس] نهم	۱۵۸	[مجلس] سی و چهارم
۱۰۹	[مجلس] دهم	۱۵۹	[مجلس] سی و پنجم
۱۱۰	[مجلس] یازدهم	۱۶۰	[مجلس] سی و ششم
۱۱۱	[مجلس] دوازدهم	۱۶۲	[مجلس] سی و هفتم
۱۱۳	[مجلس] سیزدهم	۱۶۳	[مجلس] سی و هشتم

۲۳۴	[مجلس پنجاہم]	۱۶۴	[مجلس چہاردم]
۲۳۴	[مجلس پنجاہ و یکم]	۱۶۶	[مجلس پانزدہم]
۲۳۶	[مجلس پنجاہ و دوم]	۱۶۸	[مجلس شانزدہم]
۲۳۹	[مجلس پنجاہ و سوم]	۱۷۱	[مجلس ہفدم]
۲۴۰	[مجلس پنجاہ و چہارم]	۱۷۲	[مجلس ہجدم]
۲۴۲	[مجلس پنجاہ و پنجم]	۱۷۴	[مجلس نوزدہم]
۲۴۳	[مجلس پنجاہ و ششم]	۱۷۶	[مجلس بیستم]
۲۴۳	[مجلس پنجاہ و ہفتم]	۱۷۸	[مجلس بیست و یکم]
۲۴۳	[مجلس پنجاہ و ہشتم]	۱۸۰	[مجلس بیست و دوم]
۲۴۵	[مجلس پنجاہ و نہم]	۱۸۴	[مجلس بیست و سوم]
۲۴۶	[مجلس شصتم]	۱۸۵	[مجلس بیست و چہارم]
۲۴۷	[مجلس شصت و یکم]	۱۸۶	[مجلس بیست و پنجم]
۲۵۰	[مجلس شصت و دوم]	۱۸۷	[مجلس بیست و ششم]
۲۵۱	[مجلس شصت و سوم]	۱۸۸	[مجلس بیست و ہفتم]
۲۵۱	[مجلس شصت و چہارم]	۱۸۹	[مجلس بیست و ہشتم]
۲۵۲	[مجلس شصت و پنجم]	۱۸۹	[مجلس بیست و نہم]
۲۵۲	[مجلس شصت و ششم]	۱۹۲	[مجلس سیام]
۲۵۴	[مجلس شصت و ہفتم]	۱۹۵	[مجلس سی و یکم]
		۱۹۶	[مجلس سی و دوم]
۲۵۷	جلد پنجم	۱۹۸	[مجلس سی و سوم]
۲۵۷	[دیباچہ]	۱۹۸	[مجلس سی و چہارم]
۲۵۸	[مجلس اول]	۲۰۰	[مجلس سی و پنجم]
۲۵۹	[مجلس دوم]	۲۰۶	[مجلس سی و ششم]
۲۶۲	[مجلس سوم]	۲۰۹	[مجلس سی و ہفتم]
۲۶۳	[مجلس چہارم]	۲۱۰	[مجلس سی و ہشتم]
۲۶۵	[مجلس پنجم]	۲۱۴	[مجلس سی و نہم]
۲۶۸	[مجلس ششم]	۲۱۶	[مجلس چہلم]
۲۶۹	[مجلس ہفتم]	۲۱۸	[مجلس چہل و یکم]
۲۷۰	[مجلس ہشتم]	۲۱۹	[مجلس چہل و دوم]
۲۷۲	[مجلس نہم]	۲۲۰	[مس [چہل و سوم]
۲۷۳	[مجلس دہم]	۲۲۱	[مجلس چہل و چہارم]
۲۷۴	[مجلس یازدہم]	۲۲۳	[مجلس چہل و پنجم]
۲۷۵	[مجلس دوازدہم]	۲۲۴	[مجلس چہل و ششم]
۲۷۸	[مجلس سیزدہم]	۲۲۸	[مجلس چہل و ہفتم]
۲۷۸	[مجلس چہاردم]	۲۲۹	[مجلس چہل و ہشتم]
۲۷۸	[مجلس پانزدہم]	۲۳۰	[مجلس چہل و نہم]

۲۹۷	[مجلس بیست و نهم]	۲۷۹	[مجلس شانزدهم]
۲۹۹	[مجلس سی ام]	۲۸۲	[مجلس هفدهم]
۳۰۱	[مجلس سی و یکم]	۲۸۴	[مجلس هجدهم]
۳۰۲	[مجلس سی و دوم]	۲۸۶	[مجلس نوزدهم]
		۲۸۷	[مجلس بیستم]
۳۰۳	□ فهرست آیات قرآن کریم	۲۸۸	[مجلس بیست و یکم]
۳۰۵	□ فهرست احادیث	۲۸۹	[مجلس بیست و دوم]
۳۰۷	□ فهرست عبارات عربی	۲۹۰	[مجلس بیست و سوم]
۳۰۹	□ فهرست اشعار به ترتیب قافیه‌ها	۲۹۲	[مجلس بیست و چهارم]
۳۱۵	□ فهرست اشعار به ترتیب آغاز ابیات	۲۹۲	[مجلس بیست و پنجم]
۳۲۱	□ لغات و تعبیرات	۲۹۵	[مجلس بیست و ششم]
۳۳۱	□ نمایه و توضیح آن‌ها	۲۹۶	[مجلس بیست و هفتم]
۳۴۷	□ فهرست منابع	۲۹۷	[مجلس بیست و هشتم]

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

به احتمال قوی تصوّف در نیمه قرن یازدهم میلادی / پنجم هجری در اطراف ملتان نضج گرفته است. اولین صوفی که در آن نواحی سکنی گزید، شیخ صفي الدّین از مردم کازرون شیراز بود. او پس از عموی خود شیخ ابواسحاق کازرونی که در ۴۲۶ هـ. / ۱۰۳۵ م درگذشت، به جای وی نشست. می توان گفت که فتوحات محمود غزنوی در ملتان آوازه این منطقه را در دنیای آن روز پیچاند و صوفیان در صدد برآمدند که برای یافتن مرید و اجرای تبلیغ سرزمین های دست نخورده دیگری را بیابند و در آنجاها به تبلیغ و فعالیت بپردازند. از نحوه فعالیت شیخ صفي الدّین در اوج (اُچّه) اطلاعی در دست نیست. در فواید الفؤاد امیرحسن سجری از قول نظام الدّین اولیا نقل شده است که جوگی در اوج به ملاقات شیخ صفي الدّین می رود و از راه دعوی از وی می خواهد با او در ابراز کرامت مقابله کند. آن جوگی بر اوج هوا پرواز می کند و سالم به روی زمین بازمی گردد. صفي الدّین روی به آسمان می کند و از خداوند یاری می خواهد که به وی نیز قدرت ابراز کرامت عطا کند. آنگاه از اتاق خارج می شود و به جانب قبله طیران می کند و به چپ و راست می رود، سرانجام به مقام خود بازمی گردد. جوگی حیرت می کند و می گوید: ما قادریم اندکی از زمین بلند شویم و به جای خود فرود آییم، شما به هر طرف خواستید رفتید، کار شما الهی و حق است و از آن ما باطل است.^۱

در هند مذهب حنفی رایج بود و بیشتر صوفیان برای روشنفکران مسلمان و توده های مردم، الهام بخش مذهبی به حساب می آمدند. ادبیات کهن را هم بیشتر آثار صوفیه تشکیل می داد. نوشته های صوفیه شامل چهار مقوله بود: ۱- کتاب های مربوط به طریقت، در این مورد جز کشف المحجوب نمونه دیگری در دست نیست، ۲- ملفوظات، ۳- مکتوبات، ۴- تذکرها و کتب مناقب.

صوفیه در هند رسالت خود را تأمین سعادت معنوی می دانستند و معتقد بودند در ازای حکومت سیاسی، حکومت معنوی به آنان تفویض شده است. هر سلسله یی قلمرو خود را به مناطق تقسیم می کرد. هر ولی از لحاظ مادی و معنوی «ولایتی» داشت. خواجه معین الدّین سجری ناحیه دهلی را به خلیفه اش خواجه بختیار کاکای داده بود. این نحوه تلقی گاهی در میان صوفیه و پادشاهان نقاری پیش می آورد. در عهد تغلق ها محمد بن تغلق با صوفیان چشتی درافتاد. همین تغلق با نظام الدّین به آن دلیل که به دربار او نمی رفت اختلاف داشت.

صوفیان در آن عهد در سه محل می زیستند، خانقاه ها، جماعت خانه ها، و زاویه ها. خانقاه در آن عهد تنها محل

زهد و عبادت نبود، بلکه اساس اجتماعی آن بر اصل ارتباط یعنی تماس نزدیک میان مریدان هر شیخ و پذیرایی و برقرار کردن ارتباط با مهمانان و زایران بود. این نوع زندگی ضوابط بسیار دقیق داشت. برخی از این اماکن، مخصوصاً آنهایی که به طریقت سهروردیه متعلق بودند، به یاری اوقاف اداره می شدند. از سلسله های طریقت تا دوره سلاطین دهلی (۶۰۲-۶۸۹ هـ. / ۱۲۰۶-۱۲۹۰ م) اطلاع دقیق در دست نیست. در زمان سلاطین دهلی دو طریقت عمده در هند وجود داشت: سهروردیه و چشتیه. پس از این دو طریقت، دو طریقت دیگر در هند رواج پیدا کرد: نقشبندیه و قادریه.

درباره سه طریقت نقشبندیه، سهروردیه و قادریه در ایران منابع فراوانی موجود است. بحث درباره آن سه طریقت را ضروری نمی بینیم، تنها کمی به تفصیل درباره چشتیه مطالبی خواهیم آورد. چشت نام روستایی در نزدیکی هرات است. خواجه ابواسحاق، مؤسس چشتیه، مدتی در قرن ششم هجری در آن روستا زیسته است. خواجه معین سجزی (م ۶۲۷ هـ. / ۱۲۲۹ م) طریقت چشتیه را در هند رواج داده است. او که مرید شیخ عثمان هارونی بود، کمی پیش از فتوحات محمد بن سام غوری به هند آمد و در اجیر شریف ساکن شد. دهلی و ناگور دو مرکز دیگر چشتیه است. خواجه بختیار کاکی در دهلی و حمیدالدین ناگوری در ناگور می زیست. بختیار کاکی به فرهنگ اسلامی نزدیک تر بود، ولی حمیدالدین به شیوه زندگی روستایی مخصوصاً به گیاه خواری هندی روی آورده بود. بعدها خواجه فریدالدین گنج شکر در اجوده پنجاب مرکزی دیگر تأسیس کرد. برجسته ترین شخصیت این سلسله نظام الدین اولیاست. این مرد بزرگ بر اثر تقوی تأثیری عمیق بر مردم زمان خود و حتی مردمان بعد از خود به جای گذاشته است.

اساس اندیشه های چشتیه

کامیابی و مقبولیت طریقت چشتیه در هندوستان مدیون ضوابط دقیق و استوار آن است. بزرگان این طریقت به سبب ارزش های والای روحانی که داشتند و نظرات صریحی که درباره شریعت و سنت ابراز می کردند، توانستند راه خود را ادامه دهند. چشم و دل بصیر آنان، تقاضاهای گوناگون زمانی و مکانی را دریافت و برای رستگاری انسان در هر گوشه آن کشور پهناور به فعالیت پرداخت. اندیشه های عمده چشتیه را به ترتیب زیر می توان خلاصه کرد:

- ۱- مقصد غایی مشایخ چشتیه ایجاد محبت ذات باری در دل انسان ها بود. آنان اعتقاد داشتند که کمال زندگی انسان آنگاه میسر و فراهم می شود که انسان به رب وابستگی داشته باشد و به سنت الله احترام بگذارد. اگر کسی ذات حق را به وسیله صفات او ادراک کند، می تواند خود را از همه قوای مادی آزاد کند. انسان که در حیات دنیوی خواستار رزق، صحت و عزت است، همه اینها را خداوند عطا می کند. اصلاح شخصیت بدون محبت الهی ممکن نیست.
- ۲- سلسله چشتیه به اخوت انسانی معتقد بودند و می کوشیدند که ارزش های اخلاقی و روحانی والایی را در دل همه انسانها ایجاد کنند، اعتماد استواری داشتند که «الحق عیال الله».
- ۳- مشایخ چشتیه روح قرآن را به عنوان انقلاب مذهبی مطرح کردند و گفتند که نام دیگر مذهب خدمت به خلق است. هر کوششی که در راه رفاه انسان به عمل آید، کوششی روحانی است. خواجه معین الدین چشتی می گفت که عبادت حقیقی «درماندگان را فریاد رسیدن و حاجت بیچارگان روا کردن و گرسنگان را سیر گردانیدن» است. نظام الدین اولیا هم طاعت را به طاعت لازم و طاعت متعدی تقسیم کرده و مذهب را مترادف با خدمت به نوع بشر قرار داده است.
- ۴- مشایخ چشت معتقد بودند که راهنمایی انسان به سوی فلاح و دور کردن او از بدی، و پدید آوردن ارزش های

اخلاقی و روحانی در وجود انسان‌ها نه تنها فرض است بلکه کار انبیاست. سید محمد گیسودراز می‌گفت: «حق تعالی قادر است که خلق را خود بدون واسطه نبی هدایت کند، اما سنت او، تعالی، بر این جاری است که نبی مبعوث شود بر هر قومی از ایشان تا دعوت کند ایشان را بدانچه فرمان او باشد. کذلک مشایخ هم به فرمان او دعوت خلق سوی او کنند».

۵- مشایخ چشت جنبه عملی نظریه وحدت وجود را رواج دادند. می‌گفتند اگر این نظریه در جامعه انسانی اعمال شود، اتحاد اجتماعی پدید می‌آید.

۶- مشایخ چشت همواره بر این اعتقاد پافشاری می‌کردند که باید از دربار و سیاست فاصله داشته باشند.

۷- مشایخ چشت اعتقاد داشتند که رمز رستگاری و بهبود اجتماعی و فردی در ترویج و توسعه نیازها نیست، بلکه زندگی صبورانه و توأم با قناعت ضامن حقیق سعادت انسان‌هاست. در حالت صبر و قناعت، انسان ذات خالق کائنات را حاضر و ناظر می‌بیند و آنگاه با چنان دلگرمی به فعالیت مشغول می‌شود که گویی چاکری برای مولای خود به تلاش پرداخته است.

۸- علم در میان مشایخ چشت جایی ارجمند دارد. اگر کسی در علوم ظاهری به نهایت نمی‌رسید، خرقة به او تعلق نمی‌گرفت. در این مسأله مصلحت دینی مد نظر بود. انسان فاقد علم نه می‌تواند اسرار تصوف را دریابد و نه قادر است مثل طبیب حاذق امراض روحانی انسان‌ها را تشخیص دهد. علوم ظاهری لازم است ولی کافی نیست. مشایخ می‌کوشیدند که کتاب‌هایی را به خلفای خود بیاموزند. مرشد نظام الدین، قرآن کریم، عوارف المعارف و تهفید ابوشکور سالمی را به وی درس داده بود. بزرگان چشتیه بعدها کتاب‌های دیگری را برای خلفای خود تعیین کردند. از جمله این کتاب‌ها احادیث نبوی، احیاء علوم الدین، قوت القلوب، مکتوبات عین القضات، فصوص الحکم، فتوحات مکیه، کشف المحجوب، رساله قشیریه، کیمیای سعادت، مثنوی معنوی و کتاب‌های دیگر را می‌توان نام برد.

سماع مسأله‌ای است که از دیرباز میان صوفیه و علما درباره آن اختلاف است. بعضی از فرق صوفیه آن را برای ارتقای روحانی لازم دانسته‌اند و بعضی از علما هم آن را صراحتاً حرام اعلام کرده‌اند. و برخی دیگر جانب احتیاط را رعایت کرده و گفته‌اند که «نه انکار می‌کنم، نه این کار می‌کنم». مشایخ چشت سماع را غذای روحانی می‌دانستند و شرایط آن را به شدت رعایت می‌کردند. نظام الدین اولیا می‌گوید: سماع چهار قسم است: مباح، مکروه، حرام و حلال. اگر صاحب وجد در سماع به سوی حق میل کند سماع بر او مباح است، اگر به سوی مجاز زیاد تمایل پیدا کند، آن سماع مکروه است، و اگر دل کسی فقط به سوی مجاز متمایل باشد، سماع حرام است و اگر کاملاً سوی حق میل کند، آن سماع حلال است.

برای حلال بودن سماع چهار شرط لازم بود:

۱- شنوانده (مسموع)، ۲- شنونده (مستمع)، ۳- سرود (مسموع) ۴- وسیله سماع.

شنوانده باید مردی کامل باشد، زن یا پسر نباشد، شنونده نباید از یاد حق خالی باشد، سرود نباید سخنان ناسزا و یا دشنام باشد، آلت موسیقی هم در سماع نباید باشد. مشایخ چشت معتقد بودند اگر در سماعی یکی از شرایط چهارگانه رعایت نشده باشد آن سماع حرام است. اما به مرور ایام آن شرایط به کناری نهاده شد، حتی روح سماع از میان رفت و به قول شاه کلیم الله «فقط هیاهوی سماع ماند». او می‌گفت: «کثرت سماع هم خوب ندارم» زیرا که «امروز قدر آهنگ مشایخ نمی‌شناسند و آداب را رعایت نمی‌کنند». شکوهی که شاه کلیم الله دهلوی در قرن دوازدهم از سماع سر داده است، در قرن ششم از زبان هجویری شنیده می‌شود: «اندرین زمانه گروهی گم‌شدگان به سماع فاسقان حاضر شوند و گویند که سماع از حق می‌کنیم و فاسقان از آنکه مرایشان را اندر آن موافقت کنند بر سماع کردن و به فسق و فجور حریص تر شوند تا خود ایشان هلاک شوند».

مشایخ چشت و علما

بیشتر مشایخ چشت خود از علما بودند و چنانکه گفتیم علم را برای مرشد ضروری می دانستند. روزی از نظام الدین پرسیدند که منظور از «علما» در حدیث نبوی که می فرماید العلماء ورثة الانبیا کیانند؟ فرمود: «همین علما که می بینی». روزی در فرق علما و صوفیه سخن می گفت، گفت: «هر چه علما به زبان دعوت کنند، مشایخ به عمل دعوت می کنند». در همین یک جمله با وجود اتحاد مقصد، دوگانگی را به وضوح بیان کرده است. با وجود اختلاف رأی در بعضی مسائل، میان علما و مشایخ احترام دوجانبه برقرار بود. مشایخ چشت با علمایی که به دربار وابسته بودند، میانه می نداشتند. مشایخ، آنان را «دانشمند» و یا «دستارمند» می گفتند. سید محمد گیسودراز می گفت: «میان دستارندگان دوستان خدا کم اند».

نظام الدین اولیا

نامش محمد است. مردی نکته سنج، محدث، مفسر، محقق و ادیب عالم در عربی و فارسی است. اجدادش از بخارا در آسیای مرکزی به لاهور مهاجرت کرده بودند، اما به سبب اغتشاشات لاهور به بداون که «قبة الاسلام» خوانده می شد، کوچیدند. خواجه علی بخاری پدر بزرگ پدری و خواجه عرب بخاری پدر بزرگ مادری او بودند. خواجه عرب پسری به نام عبدالله و دختری به نام بی بی زلیخا داشت. خواجه علی هم پسری به نام خواجه احمد داشت. بی بی زلیخا به عقد این خواجه احمد درآمد. محمد فرزند این زن و شوی است. به گفته برهان الدین غریب، روزی ندایی غیبی او را «نظام الدین» خواند. از آن روز به بعد به نظام الدین معروف شد. تولد او به احتمال قوی در ۲۴ ماه صفر سال ۶۳۶ هجری که آخرین چهارشنبه ماه و مصادف با ۱۴ اکتبر ۱۲۳۸ میلادی بود، در بداون بوده است. البته در این مورد نظرهای دیگری هم هست. پنج ساله بود که پدر خود را از دست داد. بی بی زلیخا مادر او تربیت فرزند را به عهده گرفت. ابتدا قرآن را شفاهاً آموخت و کتب صرف و نحو را در مدرسه محله فراگرفت و بعضی کتاب ها را از علاء الدین اصولی که مردی فقیه بود، آموخت. «قدوری» را هم پیش اصولی خواند.

نظام الدین در بداون زندگی سختی داشت. سرپرستی مادر و دو خواهرزاده به عهده وی بود. گاهگاهی مادر به او می گفت «امروز مهمان خدا هستیم»، یعنی در خانه چیزی نداریم، نظام الدین این سخن مادر را دوست داشت، با وجود معیشت سختی که در بداون داشته، در ملفوظات خود از آن شهر به نیکی یاد کرده است. در زمان حیات او در بداون علما و صلحا می زیستند و حتی مجانین مجذوبی بودند که نظام الدین از همه یاد کرده است.

مادر او زنی عابد و زاهد بود. او برای پرورش فرزندش و فرزند برای تأمین معاش و تحصیلات عالی ناگزیر بداون را به سوی دهلی که در آن زمان مهد علم و فضل بود ترک کردند. نظام الدین برای مدتی به ترتیب در خانه پدر بزرگ مادری امیر خسرو دهلوی، مسجد چهاروالی و خانه شمس الدین شرابدار زیست. از میان علمای شهر شمس الدین خوارزمی شهرتی داشت، و سلطان بلبن او را شمس الملک لقب داده بود، نظام الدین پیش شمس الدین چهل مقاله از مقامات حریری را به درس خواند. پیش مولانا کمال الدین زاهد، مشارق الانوار را خواند و حدیث فراگرفت و به درجه کمال رسید. در بداون شخصی به نام ابوبکر خراط، پیش نظام الدین از بابا فرید گنج شکر نام برده بود. نظام الدین از دیرباز شیفته دیدار بابا فرید بود. حجره او در دهلی در کنار حجره شیخ نجیب الدین متوکل، برادر بابا فرید قرار داشت. سرانجام برای زیارت بابا فرید به اجودهن رفت. التمهید فی بیان التوحید، شش باب از عوارف المعارف، لوائح و ده پاره از کلام الله را پیش بابا فرید خواند. بدرالدین اسحاق، امام جماعت خانقاه بابا فرید بود و نظام الدین برای اوا احترامی فراوان قائل بود. نظام الدین معمولاً ماه رجب به اجودهن می رفت و در ماه شوال یا ذیقعد به دهلی بازمی گشت. بابا فرید دعا کرده بود که بارخدا یا هر چه نظام الدین می خواهد برآورده کن. این دعا مستجاب شد، نظام الدین را محبوب الهی می خواندند. نظام الدین میان خلق به نظام الدین اولیا معروف است.

شنیده‌ام و باید این شنیده صحیح باشد که نظام‌الدین را به پاس نظمی که در کارهای شخصی و خانقاهی داشته است، نظام‌الاولیا می‌خوانده‌اند. این لقب بعدها به صورت نظام‌الدین اولیا درآمده است. بابافرید می‌گفت: علم سینه من به نظام‌الدین رسید و علم دل من به شیخ علاءالدین صابر^۱ داده شد. علاوه بر استادانی که نام بردیم، نظام‌الدین پیش برهان‌الدین محمود بن ابی‌الحیر اسعد بخاری بلخی و امین‌الدین محدث تبریزی هم تلمذ کرده است.

او در دهلی در فقر و فاقه می‌زیست. بر آن بود که دهلی را ترک گوید. با آن‌همه فقر روزی سلطان علاءالدین خلجی خواست که دهی به نظام‌الدین ببخشد، نظام‌الدین نپذیرفت. در یکی از نواحی دهلی به نام غیاث پور خانقاهی ساخت. سلطان معزالدین کیقباد در کیلوکهری نزدیک غیاث پور شهری ساخت و مسجدی بنا کرد، غیاث پور پررفت و آمد و شلوغ شد. نظام‌الدین که جایی خلوت می‌خواست، بر آن شد که این محل را ترک گوید. روزی جوانی خوش‌سما به دیدارش آمد و این شعر را خواند:

امروز که زلفت دل خلقی بر بود در گوشه نشستنت نمی‌دارد سود
آن روز که مه شدی غمی‌دانستی انگشت‌نمای عالمی خواهی بود

وگفت: اول مشهور نمی‌بایستی شد، این کس مشهور شد. چنان سعی کند که در روز قیامت از روی رسول (ص) شرم‌ناک نشود، از خلق گوشه گرفتن و به حق مشغول شدن سهل است، اما مردانگی و کارمردی آن است که خلوت در انجمن باشد و با وجود انبوه خلق در مشغولی خلل نیفتد. نظام‌الدین در آنجا ماند.

امیر خسرو دهلوی به حلقه ارادتمندان او پیوست. او در آن زمان هشت سال داشت. میان نظام‌الدین و امیر خسرو علاقه شدید پیدا شد. نظام‌الدین می‌گفت: روز قیامت از هر کس خواهند پرسید که چه آوردی. از من پرسند خواهم گفت که سوز سینه این ترک‌الله (امیر خسرو ترک‌نژاد بود)، می‌گفت:

خسرو که به نظم و نثر مثلش کم خاست ملک است که ملک سخن خسرو راست
این خسرو ماست ناصر خسرو نیست زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

می‌گفت: اگر در شریعت جایز بود، وصیت می‌کردم که: «او را در قبر من کنند تا هر دو یکجا باشیم». وصیت کرد که «امیر خسرو بعد از من نخواهد زیست، چون رحلت کند پهلوی من دفن کنند که او صاحب اسرار من است و بی او قدم در بهشت نهم».

نظام‌الدین در سراسر حیات مجرد زیست. او خود می‌گوید: «در اندریت عورتی بود، او را بی بی فاطمه سام گفتندی، در غایت صلاحیت و بزرگی معمر شده بود، من او را دیده بودم، بس عزیز عورتی بود... وقتی من پیش این بی بی فاطمه بودم، روی سوی من کرد و گفت: که مردی است، او دختری دارد، اگر تو آن دختر را بخواهی نیکو باشد... من جواب دادم که وقتی به خدمت شیخ الاسلام فریدالدین بودم، آنجا جوگی حاضر بود، سخن در آن افتاد که بعضی فرزندان که بی ذوق بیرون می‌آیند از آن است که مردمان وقت مباشرت نمی‌دانند. بعد از آن جوگی آغاز کرد که مهی سی روز یا بیست و نه روز است، هر روزی را خاصیتی است... من اثر آن روزها را پرسیدن گرفتم... شیخ فریدالدین - قدس الله سره - عزیز - روی سوی من کرد و گفت تو از این چیزها بهر چه می‌پرسی که ترا هرگز کار نخواهد آمد. خواجه... گفت چون من این حکایت پیش بی بی فاطمه بگفتم، گفت معلوم کردم که چه حال است...»^۲

نوشته‌اند که نظام‌الدین یازده پادشاه را دیده است. برخی تعداد این سلاطین را به چهارده رسانده‌اند. سلاطینی که از بدو تولد تا وفات نظام‌الدین اولیا بر اریکه سلطنت نشسته‌اند، عبارتند از:

۱. یکی از خلفای بابافرید که سلسله صابریه را تأسیس کرده است. ۲. فواید الفوائد، جلد ۵، مجلس ۱۹.

- ۱- سلطان رضیه دختر سلطان شمس الدین ایلتتمش (حکومت ۶۳۴-۶۳۷ هـ / ۱۲۳۶-۱۲۳۹ م).
- ۲- معز الدین بهرامشاه (حکومت ۶۳۷-۶۳۹ هـ / ۱۲۴۱-۱۲۴۳ م).
- ۳- علاء الدین مسعودشاه () ۶۳۹-۶۴۴ هـ / ۱۲۴۱-۱۲۴۶ م).
- ۴- سلطان ناصر الدین محمودشاه () ۶۴۴-۶۶۴ هـ / ۱۲۴۶-۱۲۶۵ م).
- ۵- سلطان غیاث الدین بلبن () ۶۶۴-۶۸۶ هـ / ۱۲۶۵-۱۲۸۷ م).
- ۶- سلطان معز الدین کیقباد () ۶۸۶ هـ / ۱۲۸۷ م).
- ۷- فیروزشاه خلجی () ۶۸۹-۶۹۵ هـ / ۱۲۹۰-۱۲۹۵ م).
- ۸- رکن الدین ابراهیم شاه خلجی () ۶۹۵ هـ / ۱۲۹۵ م).
- ۹- محمدشاه اول، علاء الدین، () ۶۹۵-۷۱۵ هـ / ۱۲۹۵-۱۳۱۵ م).
- ۱۰- شهاب الدین عمرشاه () ۷۱۵-۷۱۶ هـ / ۱۳۱۵-۱۳۱۶ م).
- ۱۱- مبارکشاه اول، قطب الدین () ۷۱۶-۷۲۰ هـ / ۱۳۱۶-۱۳۲۰ م).
- ۱۲- ناصر الدین خسروشاه () ۷۲۰ هـ / ۱۳۲۰ م).
- ۱۳- غیاث الدین تغلق شاه اول () ۷۲۰-۷۲۵ هـ / ۱۳۲۰-۱۳۲۴ م).
- ۱۴- محمد ثانی پسر تغلق () ۷۲۵-۷۵۲ هـ / ۱۳۲۴-۱۳۵۱ م).

از میان این پادشاهان سه پادشاه به نظام الدین معتقد بودند ولی او روی خوشی به پادشاهان نشان نمی داد. قطب الدین مبارکشاه نسبت به نظام الدین بغضی داشت. برای تقلیل نفوذ نظام الدین، شیخ رکن الدین ملتانی را به دهلی دعوت کرد، ولی او به نظام الدین گروید.

نظام الدین همیشه از مصاحبت پادشاهان دوری می کرد. روزی سلطان علاء الدین خلجی، تمهیدی در آداب مملکت داری فراهم کرد و به وسیله خضرخان به خدمت نظام الدین فرستاد تا آن را بخواند و موارد نیکو و پسندیده آن را در پایین اوراق یادداشت کند. چون خضرخان آن اوراق را به نظام الدین داد، نظام الدین نخواند و به مریدان فرمود که فاتحه می بخوانیم. آنگاه گفت: ما فقیریم، فقیران را با پادشاه چه نسبت است؟ ما در گوشه ای می نشینیم و به دعا گویی مسلمانان و پادشاه مشغولیم. اگر پادشاه مزاحمت فراهم کند، اینجا را ترک می کنیم. چون خضرخان این واقعه را به سلطان تعریف کرد، سلطان در حق نظام الدین اعتقادی راسخ یافت. اجازه خواست که برای زیارت به خدمت نظام الدین بیاید. نظام الدین گفت: این منزل ما دو در دارد، اگر سلطان از این در درآید، من از آن یکی در بیرون خواهم رفت. از فیض وجود نظام الدین در زمان علاء الدین انقلاب فکری پدید آمد، هزاران پی ایمان آوردند و عبادت رواج گرفت و کارهای ناشایست کنار نهاده شد.

بعد از علاء الدین، قطب الدین خلجی، خضرخان و شادی خان را که هر دو از مریدان حضرت نظام الدین بودند به قتل رسانید و خود بر تخت نشست و مرید شیخ ضیاء الدین رومی شد که سرسلسله سهروردیه بود و با نظام الدین خصومتی پیدا کرد. قطب الدین می دانست که امرا به لنگرگاه نظام الدین کمک مالی می کنند، دستور داد که آن کمک ها قطع شود و امرا به لنگرگاه نظام الدین نروند. اما لنگرگاه دایر بود. نظام الدین دستور داده بود که در لنگرگاه باید غذا مضاعف تهیه شود. سرانجام قطب الدین به خطای خود پی برد و نظام الدین را به دربار خواست. نظام الدین نپذیرفت و گفت: «من مردی متزوی ام، جایی نمی روم، نیز رسم و عادت هر سلسله نوعی باشد، قاعده بزرگان ما نبود که به دیوان روند و مصاحب پادشاهان شوند. در این باب معذور دارم». قطب الدین اصرار کرد که نظام الدین هر هفته دو بار باید در دربار حاضر شود. او نپذیرفت. پیغام به شیخ ضیاء الدین رومی فرستاد که مرید خود را از اجبار کردن بر مسلمانان بازدار. اما پیش از آنکه پیغام نظام الدین به شیخ ضیاء الدین برسد، ضیاء الدین درگذشت. در مراسم تدفین او همه مشایخ و سلطان قطب الدین و نظام الدین حاضر بودند. در آن مراسم نظام الدین به

سلطان سلام کرد، ولی او پاسخ سلام را نداد و باز اصرار کرد که نظام‌الدین ماهی یک بار بیاید و در دربار حضور پیدا کند. مریدان هم نظام‌الدین را برای رفتن به دربار ترغیب کردند، او در پاسخ گفت: «ببینم چه به ظهور می‌پیوندد». قطب‌الدین به دست خسروخان کشته شد. خسروخان بر تخت نشست و به مشایخ تقدینه‌ها داد. چهار ماه بعد غیاث‌الدین تغلق بر خسرو غالب آمد و خود سلطان شد و آن پول‌هایی را که خسروخان به مشایخ داده بود، طلب کرد و آنها را پس گرفت.

غیاث‌الدین تغلق مردی دیندار بود. علمای قشری در گوش سلطان خواندند که سماع بدعت است و نباید بر پا شود. غیاث‌الدین علما را برای مناظره فرا خواند. مولانا علم‌الدین، نوهٔ بهاء‌الدین زکریا ملتانی فتوی داد که سماع جایز است. چون سلطان به وی معتقد بود، فتوای او را پذیرفت و نظام‌الدین اولیا را که در آن مجلس حضور داشت با احترام بدرقه کرد.

پس از چهار سال در دهلی قحط و وبا شایع شد. غیاث‌الدین پایتخت را به دیوگیر منتقل کرد. تذکره‌نویسان می‌نویسند هنگامی که غیاث‌الدین در ۷۲۵ هـ. از بنگاله به دهلی می‌آمد، پیام به نظام‌الدین فرستاد که: «وقتی ما در دهلی بیاییم، شما از غیاث پور بیرون روید که به سبب سکونت شما مردم از بس در آنجا می‌باشد، جایی برای متوسلان پادشاهی نمی‌ماند». چون پیام به نظام‌الدین رسید، فرمود: «هنوز دهلی دور است». غیاث‌الدین بر سر راه در عمارتی که پسرش برای استقبال از پدر ساخته بود، فرود آمد، سقف عمارت فرو ریخت و غیاث‌الدین کشته شد. نظام‌الدین در اواخر حیات به بیماری مبتلا شده بود، چهل روز پیش از وفات عاداتش عوض شده بود. زیاد در حالت سجده می‌ماند، زیاد گریه می‌کرد، نماز هر وعده را چندباره می‌گزارد، مصراع زیر را زیاد تکرار می‌کرد:

می‌رویم و می‌رویم و می‌رویم و می‌رویم.

خواب دیده بود که رسول خدا (ص) به او می‌فرماید: نظام‌الدین می‌خواهم که با تو ملاقات کنم. یاران به او می‌گفتند: دوا بخور. می‌فرمود: عشق را دارو به جز دیدار نیست. تمام مایلک خود را تقسیم کرد. به خادم خاص گفت: همه چیز را ببخش، همه جا را جارو کن. پیش از مرگ از بقیه‌یی چیزهایی درآورد و به خلفای خود داد. سجاده، خرقه و تسبیحی را که متعلق به بابا فرید گنج‌شکر بود، به شیخ نصیر‌الدین چراغ دهلی داد و فرمود: «شما را در دهلی باید بود و جفای مردم باید کشید».

سراجم سحرگاه روز چهارشنبه ۱۸ ربیع‌الثانی سال ۷۲۵ هـ. / ۱۲ آوریل ۱۳۲۵ م، نزدیک طلوع آفتاب رحلت کرد. وصیت او آن بود که در بیابان دفن شود و بر فراز قبرش قبه و بارگاهی نباشد. جنازه‌اش را رکن‌الدین ملتانی و نصیر‌الدین چراغ دهلی در گور نهادند. محمد بن تغلق برای او بارگاهی ساخت. او فرزندی نداشت، فرزندان معنوی او راهش را ادامه دادند.

نظام‌الدین از شخصیت‌های عمدهٔ تصوف در جنوب آسیاست. قریب پنجاه سال در دهلی به تعلیم پرداخت. سلطان فیروزشاه تغلق او را «سلطان‌المشایخ» خوانده است. نظام‌الدین مرد ریاضت بود، می‌گفت: روزه نصف راه است، بقیهٔ راه را حج و نماز می‌دانست. او جز در ایامی که روزه گرفتن حرام است روزه می‌گرفت. به نیشکر بسیار علاقه‌مند بود. در افطار فقط یک چایاقتی (نان هندی) می‌خورد، بعد از افطار چند دانهٔ انار در دهان می‌گذاشت. برنج را از کنارهٔ بشقاب برمی‌داشت، از وسط بشقاب که گوشت در آن بود، غذا برمی‌داشت. خود به همهٔ نصایحی که به مریدان می‌داد، عمل می‌کرد. یاور مستمندان بود. دستور می‌داد که همه چیز باید میان مستمندان تقسیم شود و چیزی نماند. بعد از نماز مجلس تشکیل می‌داد و در آن مجلس حدیث می‌گفت و کتاب‌های دیگر درس می‌داد.

به خلق خدا محبت می‌کرد. مطبخ همیشه دایر بود. می‌فرمود هر چیز که به مطبخ می‌آید، همان روز باید پخته شود و یا همچنان خام میان نیازمندان قسمت شود. روز جمعه مطبخ را جارو می‌کرد. به سه هزار طلبه مستمزی می‌داد. مردی بردار و متحمل بود. با مخالفان خود به ملائمت رفتار می‌کرد و حرف‌های ناشایست آنان را می‌شنید

و آنان را عفو می کرد. به مریدان خود محبت می ورزید، اما در پرورش آنان سختگیر بود. از میان مریدان به قاضی محیی الدین کاشانی بیش از دیگران توجه می کرد. این مرید به علم و حلم و تقوی مشهور بود. نظام الدین به علم این مرید می نازید و برای او از جای خود بلند می شد. محیی الدین یکی از خلفای او بود. قطب الدین منور و سید محمد امام از خلفای دیگر او بودند. سید محمد امام جماعت بود، قرآن را به لحن خوش می خواند و نظام الدین از استماع آن خوش می شد. بارها جامه خود را به او عطا کرده بود. لباس ساده می پوشید. در پوشیدن لباس دقت می کرد که آیا مشایخ پیشین چنان لباسی پوشیده اند؟ با جوگیان رفتاری پسندیده داشت.

فتوح بین چهار فرقه تقسیم می شد:

۱- فریق نبرگان، اینان فرزندان بابا فرید بودند. خواجه حسن ثانی نظامی، مرشد فعلی خانقاه نظام الدین، و مترجم فواید الفؤاد به زبان اردو از آنان است.

۲- فریق هارونیان، فرزندان خواجه رفیع الدین ثانی.

۳- قاضی زادگان، فرزندان قاضی محمد کاشانی.

۴- هندوستانیان.

ملفوظات نظام الدین را چند تن گردآوری کرده اند:

۱- قوام العقاید تألیف محمد جمال قوام نبیره شمس العارفین دهلوی.

۲- سیر الاولیاء، تألیف سید محمد بن مبارک علوی کرمانی، معروف به خواجه سید مبارک، این کتاب در احوال خواجهگان چشت است.

۳- فضل الفؤاد، تألیف امیر خسرو دهلوی است که چندان مقبول واقع نشده است.

۴- دُرر نظامی، تألیف علی بن محمود جاندار.

به جز کتب فوق ملفوظات دیگری هم فراهم شده بود:

۱- ملفوظاتی که خواجه سید محمد امام فراهم کرده است.

۲- تحفة الابرار و کرامۃ الاخیار، خواجه عزیز الدین صوفی.

۳- مجموع الفواید، تألیف عبدالعزیز بن خواجه ابوبکر مصلی.

۴- ملفوظات المشایخ، تألیف شمس الدین دهاری.

۵- خلاصة اللطایف، به عربی، تألیف علی بن محمود جاندار، مؤلف درر نظامی.

در ملفوظات دیگر مشایخ چشتیه نیز از سخنان نظام الدین نقل شده است که عبارتند از:

۱- احسن الاقوال، ملفوظات حضرت برهان الدین غریب نواز.

۲- نفایس الانفاس، نیز ملفوظات برهان الدین غریب نواز.

۳- شمایل الاتقیاء، تألیف رکن الدین عماد کاشانی.

۴- خیر المجالس، تألیف حمید قلندر، ملفوظات نصیر الدین چراغ دهلی.

۵- جوامع الحکم، تألیف سید حسن، ملفوظات سید محمد گیسودراز.

۶- سیر العارفین، تألیف جمالی دهلوی.

اما در این میان فواید الفؤاد تألیف خواجه امیر حسن علاء سجزی دهلوی جایگاهی خاص دارد. لازم است درباره این نویسنده و کتاب وی بیشتر سخن گفته شود.

امیر نجم الدین حسن بن علاء سجزی به نام حسن دهلوی مشهور است. به سبب تقلید ماهرانه از سعدی او را «سعدی هندوستان» می نامند. او از شاعران بزرگ پارسی گوی هند در قرن هفتم و هشتم هجری و همطراز و دوست امیر خسرو دهلوی و معاصر اوست. برخی او را شاید به خطا «سنجری» خوانده اند. از لقب سجزی می توان احتمال

داد که اجداد وی از مهاجران سیستانی در هند بوده‌اند. زادگاه او را شهر دهلی دانسته‌اند، ولی او در قصیده‌یی که در مدح سلطان علاءالدین خلجی سروده، مولد خود را بداؤن - یعنی همان شهری که نظام‌الدین اولیا نیز در آنجا به دنیا آمده - ذکر کرده است. از این رو یقیناً وی بداؤنی است که تربیت و زندگانش در دهلی بوده است و به همین علت هم دهلوی خوانده شده است. ولادت او به قراین باید در سال‌های ۶۴۹-۶۵۰ ه. اتفاق افتاده باشد. از تذکرها برمی‌آید که هنگامی که حسن به خدمت حضرت نظام‌الدین اولیا رسید، بیش از پنجاه سال داشت. در مقدمه دیوان فارسی امیرحسن سجزی که در ایندیا افیس لندن موجود است، امیرحسن گفته است که «من این را به سال ۷۱۵ ه. ترتیب داده‌ام، عمرم ۶۳ سال بود».^۱ اگر این تاریخ صحیح باشد، ولادت امیرحسن در سال ۶۵۲ ه. خواهد بود.

تربیت حسن مصادف با دوره‌یی بود که عده کثیری از دانشمندان و صوفیان و شاعران و ادیبان بر اثر حمله مغول به هندوستان پناهنده شدند و موجب شکوفایی زبان و ادب فارسی در آن دیار گردیدند. حسن دهلوی در سنین کهولت به تصوف گرویده و به خدمت نظام‌الدین اولیا رسیده است. احتمالاً این گرایش در سال ۷۰۰ ه. صورت گرفته است. حسن پیش از آشنایی با امیرخسرو به دربار پیوسته، قصایدی غزرا در مدح سلطان غیاث‌الدین بلبن (۶۶۴-۶۸۴ ه.) سروده است. هر دو مدتی در ملتان در خدمت ملک محمد، پسر غیاث‌الدین بلبن بوده‌اند، امیرحسن سمت «دوات‌داری» و امیرخسرو سمت «مصحف‌داری» داشته‌اند، از این نظر کاربرد «امیر» در مورد او نظیر امیرخسرو دهلوی وجهی پیدا می‌کند. ملک محمد در سال ۶۸۳ ه. به دست مغولان کشته شد، این دو شاعر هم در آن اوان اسیر شدند و بعد از دو سال آزادی خود را باز یافتند و به دهلی بازگشتند. امیرحسن در دوران محمدشاه پسر تغلق (۶۵۲-۷۲۵ ه.) به مذاحی مشغول بود. سرانجام در سال ۶۳۷-۶۳۸ ه. درگذشت و در دولت‌آباد در جوار مزار عده‌یی از مشایخ چشت به خاک سپرده شد.

حسن سجزی بعد از دوست خود امیرخسرو دهلوی یکی از بزرگترین شاعران فارسی‌گوی هند است. غزل‌های او حاوی مضامین دقیق است. او در شیوه خود پیرو سعدی است و خود بدین امر اقرار می‌کند. جامی در بهارستان گفته است که «خواجه حسن را در غزل طرز خاص است، اکثر قافیه‌های تنگ و ردیف‌های غریب اختیار نموده، لاجرم از اجتناع آنها شعر وی اگرچه در بادی الزام آسان می‌نماید اما در گفتن دشوار است. بنابراین اشعار وی را سهل ممتنع گفته‌اند». البته می‌دانید که صفت سهل ممتنع بیشتر در مورد اشعار سعدی به کار رفته است، شاید حسن دهلوی در تقلید از سعدی چنان مهارت یافته که اشعار او رونوشت برابر اصل شده است. دیوان او بالغ بر نه هزار بیت در قالب قصیده، غزل، ترکیب‌بند، رباعی و مثنوی است. مثنوی به نام عشق‌نامه دارد در ششصد و شش بیت که آن را در سال ۷۰۰ هجری در یک شب سروده است.

فواید الفؤاد از آثار منثور امیرحسن است و این کتاب در نثر همان مقام را دارد که شعر امیرحسن دارد. امیرخسرو دهلوی گفته است که کاش این همه آثاری که من داشتم، از آن امیرحسن بود، در مقابل فواید الفؤاد از تألیفات من می‌شد. فواید الفؤاد یکی از کتاب‌های مهم تصوف چشتیه است و از همان زمان تألیف مقبول دل خاص و عام شده است.

در سوم شعبان سال ۷۰۷ ه. / ۲۸ ژانویه ۱۳۰۸ م شیخ نظام‌الدین در غیاث پور امیرحسن سجزی را دید و این روز مبدأ تدوین این کتاب شد. با این کتاب ادب صوفیانه هند به مرحله جدیدی گام نهاد، بسیار واقع‌گرا شد و به شرایط محیط گردن نهاد. فواید الفؤاد در دوران چهار سلطان از علاءالدین خلجی ۶۹۵-۷۱۵ ه. / ۱۲۹۶-۱۳۱۶ م تا زمان غیاث‌الدین تغلق ۷۲۰-۷۲۵ ه. / ۱۳۲۰-۱۳۲۵ م فراهم آمده است. در سایه

اطلاعات مندرج در این کتاب بسیاری از مطالب مربوط به تصوّف اسلامی در هند روشن شده است. این کتاب پنج مجلد است. از مجلد اول تا سوم آن در زمان سلطان علاءالدّین فراهم شده است، ولی نامی از آن سلطان در این کتاب نیامده است. مجلّات پنجگانه فواید الفؤاد به ترتیب زیر است:

۱- جلد اول از ۳ شعبان ۷۰۳ هـ / ۲۸ ژانویه ۱۳۰۸ م تا ۲۹ ذی الحجه ۷۰۹ هـ / ۱۸ ژوئن ۱۳۰۹ م شامل سی و چهار مجلس.

۲- جلد دوم از ۲۹ شوال ۷۰۹ هـ / ۱۱ آوریل ۱۳۱۰ م تا ۱۳ شوال ۷۱۲ هـ / ۱۱ فوریه ۱۳۱۳ م، شامل سی و هشت مجلس.

۳- جلد سوم از ۲۷ ذی القعدة ۷۱۲ هـ / ۲۶ مارس ۱۳۱۳ م تا ۲۱ ذی الحجه ۷۱۳ هـ / ۸ آوریل ۱۳۱۴ م، شامل هفده مجلس.

۴- جلد چهارم از ۲۴ محرم ۷۱۴ هـ / ۱۰ مه ۱۳۱۴ م تا ۳ رجب ۷۱۹ هـ / ۲۳ اوت ۱۳۱۹ م، شامل شصت و هفت مجلس.

۵- جلد پنجم از ۲۱ شعبان ۷۱۹ هـ / ۱۷ اکتبر ۱۳۱۹ م تا ۲۰ شعبان ۷۲۲ هـ / ۳ سپتامبر ۱۳۲۲ م، شامل سی و دو مجلس.

کتاب تقریباً سه سال پیش از وفات نظام الدّین اولیا به پایان رسیده است. از پنج هزار و چهارصد و هفتاد و پنج روز، معادل پانزده سال که تدوین این کتاب طول کشیده است، فقط یکصد و هشتاد و هشت مجلس، یعنی وقایع و مباحث ۱۸۸ روز در این کتاب ثبت شده است. امیرحسن در تدوین کتاب همتی به خرج داده است. خود او می گوید: «آن روز هر چه از شیخ شنیدم، چون به مقام خود آمدم بر جایی نسخه کردم. بعد از آن هر بار آنچه سماع می افتاد در قلم می آوردم تا این معنی به خدمت شیخ باز نمودم. بعد از آن هر گاه که حکایتی و اشارتی بیان کردی، می فرمودی که حاضر هستی؟...»^۱ نظام الدّین خود کتاب را مطالعه می کرده است: «آن روز بنده جلد اول که هم از این فواید الفؤاد جمع کرده شده است به حکم فرمان پیش برد، چون مطالعه فرمود. شرف استحسان ارزانی داشت و فرمود که نیکو نبشته ای و نام هم نیکو کرده ای». نظام الدّین می گوید: «کلمات من چنانکه می شنوی می نویسی؟ بنده عرض داشت کرد که آری می نویسم. بر لفظ مبارک راند این که یاد می ماند عجب است. بنده عرض داشت که همه یاد می ماند، آنجا که یاد نمی ماند و نیکو ضبط نمی شود بیاض می گذارم تا مگر کثرت دیگر سماع افتد بنویسم...»^۲ شنیده ام که مسوّدۀ فواید الفؤاد در دوهزار صفحه بوده، نظام الدّین در مطالعه خود سه چهارم آنها را کنار گذاشته است.^۳ فواید الفؤاد موجود، قریب یک چهارم نوشته های اصلی امیرحسن است. امیرحسن وصیت کرده بود که بقیۀ یادداشت های او را در کنار قبرش به خاک بسپارند. اکنون در کنار مزار امیرحسن در دولت آباد، گور کوچکی هم قرار دارد که در آن گور بقیۀ یادداشت های فواید الفؤاد دفن شده است.

فواید الفؤاد از نظر نظم مطالب و حسن سلیقه در ترتیب و تبویب ملفوظات شایان توجه است. فواید این کتاب بیشتر در اشتغال آن است بر بسیاری از مباحث تصوّف و تأویل و توجیه آنها و توضیح اصطلاحات متداول میان صوفیان با آن پختگی و کمالی که در قرن هفتم و هشتم هجری داشت. این کتاب می تواند مأخذ مفیدی باشد برای تحقیق درباره بسیاری از مشایخ بزرگ تصوّف و شعرای صوفیه و همچنین رجال و بزرگان دیگری که مخصوصاً در قرن های هفتم و هشتم می زیستند و بالاخص بزرگان و رجال در فرقه سهروردیه و چشتیه ملتان و دهلی.

انشای کتاب فصیح و خالی از نقص و متضمن زبانی گویا و روشن و روان است و بهترین نمونه زبان فارسی

۱. فواید الفؤاد، جلد اول، مجلس بیست و هشتم. ۲. همان، جلد چهارم، مجلس اول. ۳. متن صفحه ۲۶۷.

۴. این سخنان را از دوست دانشور و ارجمندم پروفیسور شریف حسین قاسمی استاد دانشگاه دهلی شنیده ام.

دری است که در آغاز قرن هشتم در هندوستان رایج بوده است. این کتاب از نظر مطالعه نحوه تعلیم و تربیت صوفیان و رفتار شیخ با خاصان و مریدان نیز بسیار مفید است.

نسخه‌های خطی و چاپی فواید الفؤاد

الف. نسخ خطی

از فواید الفؤاد نسخه‌های متعددی در دست است که متأسفانه کهن‌ترین آنها قدیم‌تر از قرن یازدهم هجری نیست. آن نسخه‌ها عبارتند از:

- ۱- کتابخانه آصفیه حیدرآباد، تصوف، به شماره ۱۸۷۳، تاریخ ندارد، احتمالاً از قرن یازدهم هجری است.
- ۲- کتابخانه سالار جنگ میوزیوم، حیدرآباد، شماره ۱۲۰، مورخ ۱۱۶۱ هـ.
- ۳- موزه ملی، دهلی نو، شماره ۷۲/۲۶۳، تاریخ کتابت ۱۲۲۰ هـ. / ۱۸۰۵ م.
- ۴- موزه ملی، دهلی نو، شماره ۱۴۱۵، تاریخ کتابت ۱۲۴۵ هـ. / ۱۸۲۹ م.
- ۵- موزه تونگ، به شماره ۲۳۸۲، تاریخ کتابت ندارد.
- ۶- کتابخانه همدرد، به شماره ۲۶۲۵، تاریخ استنساخ میان سال‌های ۱۲۲۱-۱۲۲۸ هـ.
- ۷- کتابخانه خانه فرهنگ ایران، نسخه ناقص، جلد اول تا جلد سوم، تاریخ کتابت ۱۲۲۸ هـ.

ب. نسخ چاپی

- ۱- مطبع حسنی، دهلی، به اهتمام احمد حسن خان، ۱۲۸۲ هـ. / ۱۸۶۵-۱۸۶۶ م.
- ۲- مطبع هندوپریس، دهلی، به اهتمام پیاری لال، ۱۲۸۲ هـ. / ۱۸۶۵ م.
- ۳- مطبع نولکشور، لکنهو، ۱۳۲۶ هـ. / ۱۹۰۸ م.
- ۴- مسلم پریس، دهلی، ۱۳۱۳ هـ. / ۱۸۹۵ م.
- ۵- علیا اکیدمی، به اهتمام محمد لطیف ملک، ۱۹۶۶ م.
- ۶- مدینه پبلیشینگ کمپنی، کراچی، ۱۹۷۸ م.
- ۷- چاپ لاهور با ترجمه اردوی کتاب در اردو آکادمی دهلی، اولین بار در سال ۱۹۹۰ م و آخرین بار در سال ۱۹۹۲ م به چاپ سوم رسیده است.
- ۸- چاپ روزنه، از روی تصحیح محمد لطیف ملک، به کوشش آقای دکتر محسن کیانی، تهران، ۱۳۷۷. اساس این نسخه نادرست بوده در مواردی مصحح ارجمند خطاهای مصحح اصلی را اصلاح کرده، اما بسیار جاها باقی گذاشته است: مثلاً در صفحه ۳۰۰ مقربان در اصل مهربان بوده که باقی است و... پروفیسور نثار احمد فاروقی در مقدمه‌ی مفصل که در ۱۸۴ صفحه بر کتاب افزوده به معدودی از اغلاط مطبعی و بدخوانی‌های آن اشاره کرده است. اما به رغم فهرست‌ها و نسخه بدل‌هایی که محمد لطیف ملک بر کتاب افزوده، بسیاری از خطاها را نادیده گرفته و بسیاری از کلمات را بد خوانده است. مثلاً در صفحه ۲، سطر ۳: ناصر اصقیا را «ناصیه اصقیا» قرائت کرده، در صفحه ۲۹۱، سطر ۵، «گذاف» به جای «گراف» آمده، بسیاری از اشعار بدون در نظر گرفتن وزن ثبت شده است، مثلاً صفحه ۲۶۵ سطر ۶: «بسال شش صد و سی از هجرت» به جای: «به سال ششصد و سی و سه از گه هجرت» آمده است، صفحه ۲۲۰، سطر ۸: «ع ای یار قدیم راست می‌روی»، به جای: «ای یار قدیم راستی می‌بری؟» آمده است. صفحه ۳۷۰، سطر ۹: «پس امیدوار حدیث است» به جای «پس امیدوار حدیث است»، «بیش» به معنی دیگر همه‌جا به صورت «پیش» آمده است، مثلاً در صفحه ۳۹۸، سطر ۶ و جاهای دیگر. خرج به صورت خرج (همه‌جا)، نیشابور به صورت نیشاپور (همه‌جا) نقل شده است.

جای آن داشت و ضروری بود که این کتاب به صورتی ویراسته‌تر دوباره تصحیح و چاپ شود. نگارنده این سطور این کار عظیم را به عهده گرفت. ترجمه انگلیسی کتاب را به نام

Nizam Ad-Din Awliya, Morals for the heart, Conversations of Shaykh Nizam ad-din Awliya, recorded by Amir Hasan Sijzi; Translated and Annotated by Bruce B. Lawrence, Introduction by Haliq Ahad Nizami Preface by Smond Digby, Paulist Press, New York, Mahwah, 1992.

را به دست آورد. از نسخه همدرد تصویری تهیه کرد و نسخه ناقص خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران را هم به امانت گرفت، چاپ لاهور را با ترجمه اردوی آن زیر نظر داشت و با اساس قرار دادن نسخه همدرد، متن کتاب را فراهم ساخت. نسخه‌یی هم به شماره ۴۸۹۵ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود بود، آن نسخه را هم دید که نسخه ناقصی است و در سال ۱۳۳۸ ه. ش. احتمالاً از روی نسخه بنگال تهیه شده است.

در تصحیح کتاب، متن همدرد با نشانه (ه) اساس قرار گرفته است. نسخه چاپ لاهور با نشانه (ل) که خود بر اساس سه نسخه تصحیح شده است مد نظر بوده، نسخه خطی دیگری که فقط شامل سه جلد نخستین فواید الفؤاد است، با نسخه‌های ه و ل مقایسه شده نسخه «خ» است. در مقابله، جملات داعی ضبط شده در (ه) وارد متن شده و اختلاف نسخ قید نشده است. در نسخه (ه) همه جا «گزاردن» به معنی غاز خواندن، ادا کردن و... به صورت «گذاردن» آمده است. این کلمه بدون قید در پانوشته همه جا به صورت صحیح آن قید شده است. فعل ماضی از «ستدن» همه جا در (ه) به صورت: «پستید» ضبط شده است. این کلمه را هم بدون قید در پانوشته به صورت صحیح آن «بستد» نقل کرده‌ایم، «نیشاپور» در همه نسخ نیشاپور نوشته شده است. «پیغامبر، پیامبر، پیغمبر» که به هر سه صورت در نسخه‌ها آمده بود، همه را در متن بر صورتی آورده‌ایم که در نسخه (ه) است. «خورد» به معنی کوچک را در (ه و ل) بدون قید در پانوشته به «خرد» بدل کرده‌ایم. حرف ربط «و» و «که» را جز در مواردی که تغییر اندک در معنی ایجاد می‌کرد، به ضبط «ه» توجه داشته‌ایم، در موارد لازم در پانوشته به هر گونه اختلاف اشاره کرده‌ایم.

سه چهار مورد در نسخه‌ها چنان بود که عبارت معنی محصل نداشت، برای روشن شدن آن موارد به نسخه‌های کتابخانه موزه ملی هند به شماره‌های ۲/۲۶۳ و ۱۴۱۵ مراجعه کرده‌ایم.

تدوین و تصحیح این کتاب را در دهلی نو در زمان تدریس در دانشگاه جواهر لعل نهرو با دوست گرامی آقای حسین مطیعی امین آغاز کردیم. قریب ۱۰-۱۵ صفحه رونویسی شد، با هم مقابله کردیم. کار به تعویق افتاد. بعد از بازگشت به ایران خود دنباله کار را گرفتم و به یاری خداوند به پایان رساندم. از همکاری دیرینه آقای مطیعی امین صمیمانه سپاسگزارم.

قرار بود کتاب در مرکز نشر دانشگاهی به چاپ برسد، در همان اوان فواید الفؤاد چاپ روزنه انتشار یافت (۱۳۷۷ ش.). لذا اینجانب از چاپ آن منصرف شدم. حال که قریب ده سال از انتشار آن کتاب می‌گذرد، با تجدید نظر در نسخه مصحح خود آن را به علاقه‌مندان تقدیم می‌کنم. از روح بلند و پرفنوح حضرت نظام‌الدین اولیا چشم دارم که همتی بدرقه راه ما کند که به یاری عنایات او در همه کارها فقط به خداوند و عنایات عطا کرده او متکی باشیم نه دیگران.

متأسفانه، بی‌مبالاتی، عدم دقت و عدم احساس مسئولیت حروف‌نگار، سبب شد که پس از سه بار بررسی و اصلاح سرانجام پرینت اول با همان غلط‌ها به چاپ سپرده شود و کتابی در دست خوانندگان قرار گیرد که از همان اولین سطر پیشگفتار اعتدال از خواننده آن سلب شود که چگونه ممکن است مثلاً قرن پانزدهم میلادی با قرن پنجم هجری برابر باشد!! و دیگر معایب بی‌شمار که شمردن آن‌ها جز ایجاد تشنج هیچ نتیجه‌یی عاید هیچ‌کس، مخصوصاً مصحح آن نخواهد داشت. در این باره جز عذرخواهی از خوانندگان گرامی، هیچ کار دیگری از دست من که نور

چشم و دست ناتوان خود را به موقع در آن راه بذل کرده‌ام بر غمی آید. از خطاهای پیش آمده صمیمانه معذرت می‌خواهم. و از آقای محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی هم متشکرم که به نیت خدمت به فرهنگ این مرز و بوم چاپ مجدد و تصحیح شده این کتاب را تقبل کردند و کتاب پر غلط با مهارت و ظرافت حروف‌نگاری علاقه‌مند — آقای امید سید کاظمی — زود جمع شد، از این حروف‌نگار هنرمند و پر حوصله صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم و از خانم مریم ظهر معتدن که اغلاط درهم و برهم پیشین را با دقت اصلاح کرده بودند، مجدداً متشکرم.

توفیق ه. سبحانی

شهریور ۱۳۹۰

تهران



اختصارات

- تجارب ← تجارب السلف ...
- ثمرات ← ثمرات القدس من شجرات الأنس
- ريحانه ← ریحانة الادب.
- فرهنگ م. ← فرهنگ فارسی مرحوم دکتر محمد معین
- کشف ← کشف الظنون عن اسامی الكتب و الفنون
- ل ← لغت نامه مرحوم علامه علی اکبر دهخدا
- ل ← در پانوش، نسخه لاهور
- ه ← نسخه کتابخانه همدرد، دهلی
- م. ← فرهنگ معین
- م. ← در نمایه: مکان
- مصاحب ← دایرة المعارف فارسی
- مکتوبات ← نامه های عین القضاة همدانی
- ناظم ← فرهنگ ناظم الاطباء نفیسی
- نفحات ← نفحات الانس من حضرات القدس

[دریباچه]

بسم الله الرحمن الرحيم ربِّ يَسِّرْ و تَمِّمْ بِالْخَيْرِ^۱

این جواهر غیبی و این زواهر لاریبی از خزاین^۲ تلقین و نهانخانه یقین خواجه راستین که لقب یافتۀ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (انبیاء، ۱۰۷/۲۱) ملک الفقراء و المساکین نظام الحق^۳ والشرع و الهدی والدین — متع الله المسلمين بطول بقائه، آمین — جمع کرده می آید، و آنچه از آن شمع جمع ملکوت به سمع می رسد، چه عین لفظ مبارک او و چه معانی آن کلام به قدر فهم مختصر^۴ خود نبشته می شود و این مجموعه را چون دل های دردمندان از او فایده می گیرند فواید الفوائد نام کرده شد — و الله المستعان و علیه التکلان.

جلد اول [مجلس اول]^۵

روز یکشنبه سوم ماه مبارک شعبان — عَمَّت میامنه — سنه سبع و سبعائه

[۲۹ ژانویه ۱۳۰۸ م]

بنده گنهکار^۶ امیدوار^۸ حسن علاء سجزی^۹ که بانی این مبانی و جامع این معانی است دولت پائی بوس آن شاه ملک جاه ملایک بارگاه^{۱۰} حاصل کرد^{۱۱}. همان زمان به فر نظر^{۱۲} لا نظیر آن قطب آفتاب ضمیر منیر سر او ترک آرایش چهار طبع گرفت^{۱۳} و سر او به کلاه چهار ترکی آن ناصر^{۱۴} اصفیا زینت یافت، الحمد لله علی ذلك.

۱. ل: «ربِّ یَسِّرْ و تمم بالخیر» ندارد، خ: «و به نستعین» علاوه دارد. ۲. ل: خزانه. ۳. ل: شیخ نظام الحق.

۴. ه: «به قدر فهم» ندارد. ۵. [مجلس اول] از «ل» افزوده شد. ۶. ل: «روز» ندارد. ۷. ل: گناهکار.

۸. ل: «به رحمت کردگار» علاوه دارد. ۹. ه، خ: سنجری، ه، سجزی را. ۱۰. ل و خ: ملک دستگاه.

۱۱. ل: حاصل شد. ۱۲. خ: گرفته. ۱۳. ل: ناصیه. ۱۴. خ: والحمد لله...

آن روز بعد از^۱ ادای صلات^۲ مکتوبات و صلات چاشت و شش رکعت بعد از صلات^۳ مغرب^۴ و صوم ایام بیض ملازمت نمود.^۵ فرمود بر لفظ مبارک^۶ که تائب با متقی برابر است. متقی آن است^۷ که مثلاً در همه عمر خود شرب نکرده باشد،^۸ و^۹ معصیتی به وجود نیاورده،^{۱۰} و تائب آن است که کرده باشد^{۱۱} و انابت آورده. بعد از آن فرمود که هر دو برابر باشند به حکم این^{۱۲} حدیث که التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ. این^{۱۳} معنی هم در آن^{۱۴} محل فرمودند: آنکه^{۱۵} معصیت کرده باشد و از آن^{۱۶} معصیت ذوق ها گرفته باشد^{۱۷} چون تائب شود و طاعت کند هرآینه^{۱۸} از طاعت نیز ذوق ها گیرد. ممکن است^{۱۹} که یک ذره از آن راحت که در طاعت یابد،^{۲۰} آن ذره خرمن های معاصی را بسوزد.

لختی سخن در آن افتاد که مردان خدا خود را پوشیده داشته اند و حق تعالی ایشان را ظاهر گردانیده است. بر لفظ مبارک راند که خواجه ابوالحسن نوری - نورالله مضجع - در مناجات می گفت^{۲۱}: اَلْهِی اُسْتَرْنِی فِی بِلَادِکَ بَیْنَ عِبَادِکَ، از هاتقی آواز شنید^{۲۲}: یا اباالحسن الحق^{۲۳} ما لَا یَسْتُرُهُ شَیْءٌ، یعنی حق را چیزی نمی پوشد^{۲۴} و حق هرگز پوشیده نماند. این حکایت هم در آن محل فرمود که در خطه ناگور بزرگی بود، او را حمیدالدین سؤالی گفتندی - رحمه الله علیه^{۲۵} - از او^{۲۶} سؤال کردند که بعضی^{۲۷} مشایخ نقل می کنند و بعد از نقل^{۲۸} ایشان هیچ کس نام ایشان نمی گیرد و بعضی چون نقل می کنند، صیت^{۲۹} ایشان به اقصای عالم می رسد، این تفاوت احوال از کجاست^{۳۰}؟ جواب داد آنکه^{۳۱} در حالت حیات به^{۳۲} اشتها خود کوشیده است، بعد از وفات نام او^{۳۳} مندرس می شود، و آنکه در حالت حیات خود را پوشیده داشته است، بعد از وفات نام و صیت^{۳۴} او به همه جهان می رسد.

لختی سخن در مشایخ کبار افتاد و ترقی درجات ایشان بر ابدال. بر لفظ مبارک راند

۱. ل و خ: بعد از آنکه. ۲. همه نسخ: صلوات. ۳. ل و ه. بعد صلات. ۴. ل: المغرب. ۵. ل و خ: فرمود بر لفظ. ۶. ل: مبارک راند. ۷. ل: زیرا که متقی. ۸. خ: شراب نخورده باشد. ۹. ل: یا. ۱۰. خ: نیاورده باشد. ۱۱. ل: گناه کرده باشد. ۱۲. خ: آن. ۱۳. ل: و این. ۱۴. ل: همدین. ۱۵. ل: که آنکه. ۱۶. ل: «آن» ندارد. ۱۷. ل: «باشد» ندارد. ۱۸. ل و خ: هر آینه (همه جا چنین است، بعد از این اشاره نخواهد شد). ۱۹. ل: و ممکن است. ۲۰. خ: یافته باشد. ۲۱. ل: می گفت که. ۲۲. ل و خ: شنید که. ۲۳. ل: «ما» ندارد. ۲۴. خ: نپوشد. ۲۵. ل: علیه الرحمة والغفران (بعد از این به اختلاف جملات دعایی اشاره نخواهد شد). ۲۶. همه نسخ «ازو». ۲۷. ل: بعضی از. ۲۸. خ: فوت. ۲۹. ل: نام وصیت. ۳۰. ه. «ست» مکرر است. ۳۱. ل و ه. که آنکه. ۳۲. ل و ه. در. ۳۳. ل: نام وصیت. ۳۴. خ: صیت نام.

که مردی در خانقاه حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی - قدس الله سره العزیز - درآمد، یکی را دید بر در خانقاه افتاده^۱ و دست و پای او شکسته و خراب شده. آن مرد پیش شیخ رفت و حکایت آن افتاده بازگفت و دعایی^۲ درخواست. شیخ فرمود: باش^۳ که او بی ادب است. آن آینده پرسید که این چه^۴ بی ادبی کرده است؟ شیخ فرمود که او یکی از ابدالان است، دوش او با دو یار دیگر به حکم طیرانی^۵ که ایشان راست، در هوا می پریدند، چون بر سر خانقاه^۶ ما رسیدند، یک^۸ یار او از خانقاه منحرف شده، به^۹ طریق ادب جانب راست شده، گذشت. یار دیگر او نیز از خانقاه جانب^{۱۰} چپ شده، گذشت. این خواست که بی ادب وار بالای^{۱۱} خانقاه بگذرد، بیفتاد.

این معنی نیز هم در این محل فرمودند^{۱۲} در نگاهداشت ادب پیر و حسن جواب در نظر پیر. بر لفظ مبارک راند که خواجه جنید بغدادی - قدس الله سره العزیز - وقتی در شب عید^{۱۳} در خانقاه خود نشسته بود و چهار تن از مردان غیب به خدمت او^{۱۴} حاضر بودند. روی سوی^{۱۵} یکی کرد و گفت که تو بامداد نماز عید کجا خواهی گزارد؟^{۱۶}

گفت: در مدینه^{۱۷}. بعد از آن سوم را پرسید که تو کجا خواهی گزارد؟^{۱۸} گفت: ^{۱۹} در بیت المقدس. بعد از آن چهارم را پرسید که تو کجا خواهی گزارد؟ او خدمت کرد و گفت: هم در بغداد در خدمت خواجه. خواجه در باب او چنین^{۲۰} فرمود: أَنْتَ أَزْهَدُهُمْ وَ أَعْلَمُهُمْ وَ أَفْضَلُهُمْ.

لختی سخن در ترکیه افتاد. بر لفظ مبارک راند که کمال^{۲۱} مرد در چهار چیز پیدا می شود: قِلَّةُ الطَّعَامِ وَ قِلَّةُ الْكَلَامِ، وَ قِلَّةُ أَلْنَامِ وَ قِلَّةُ الصَّحْبَةِ مَعَ أَلْنَامِ.

لختی سخن در جد و اجتهاد^{۲۲} افتاد. در آن معنی^{۲۳} این دو بیت از لفظ دربرابر^{۲۴} ایشان استماع افتاد^{۲۵} قطعه: ^{۲۶}

گرچه ایزد دهد هدایت دین بنده را اجتهاد باید کرد
نامه یی کان به حشر خواهی خواند هم از اینجا سواد باید کرد

۱. خ: افتاده است. ۲. ل: دعا، خ: دعایی. ۳. ل: خاموش باش. ۴. ل: بی ادبی کرده است. ۵. ل: او چه، خ: چه. ۶. خ: طیران. ۷. ل: این خانقاه. ۸. ل: یکی. ۹. ل: شد و به. ۱۰. خ: به طرف. ۱۱. ل: بر بالای. ۱۲. خ: فرمود. ۱۳. ل و خ: عیدی. ۱۴. خ: شیخ. ۱۵. ل: به سوی یکی از ایشان. ۱۶. ه. و خ: گزارد. (این کلمه در همه موارد به این املا نوشته شده است). ۱۷. ل: آن مرد گفت در مدینه معظم. ۱۸. ه. و خ: گزارد. ۱۹. ل: او گفت. ۲۰. خ: «چنین» ندارد. ۲۱. خ: کمالیت. ۲۲. خ: اجتهاد بنده. ۲۳. ل: بنده را درین معنی. ۲۴. ه. در ایشان، ل: ابیات، خ: قطعه که. ۲۵. خ: شد. ۲۶. ل: ابیات.

[مجلس دوم]

آدینه هشتم ماه مبارک شعبان سنه مذکور

[۷۰۷هـ. / ۴ فوریه ۱۳۰۸ م]

بعد از نماز، دولتِ پائی‌بوس حاصل شد. بنده را غلامی بود ملیح‌نام، او را به شکرانهٔ ارادت هم‌راه آورد^۱ در نظر خواجه - ذکوة‌الله‌بالخیر - آزاد گردانیده شد. دعای خیر ارزانی داشت. همان زمان غلام مذکور سر در قدمِ مخدومِ عالمیان آورد و به شرفِ بیعت مشرف گشت، الحمدلله علی ذلك.

در این محلّ خدمت خواجه - ادام الله برکاته - بر لفظِ مبارک راند که در این راه خواجگی و غلامی در میان نیست. هر که در عالم محبتِ درست آمد، کار او ساخته شد. در اثنای^۲ این معنی فرمود که پیری بود در غزنین،^۳ غلامی داشت زیرک‌نام، و این زیرک در غایتِ صدق و صلاحیت بود، چون آن پیر بزرگوار را وقتِ نقل شد، مریدان پرسیدند که بر جای تو که بنشیند؟ گفت:^۴ زیرک، و آن پیر را چهار پسر بود با اختیار.^۵ زیرک گفت: ای^۶ خواجه! مرا پسران تو نگذارند که بر جای تو بنشینم، هرآینه ایشان با من خصومت^۷ کنند. پیر گفت: تو به دل فارغ بنشین، اگر ایشان با تو مخاصمتی کنند، من شرّ ایشان را از تو دفع خواهم کرد. الغرض، چون پیر به جوارِ رحمتِ حق پیوست، زیرک به جای او بنشست. پسرانِ پیر خصومت^۸ آغاز کردند^۹ که تو غلامی از غلامان ما^{۱۰} باشی، ترا چه زهره^{۱۱} که بر جای پدر ما بنشینی؟ چون تعدّی^{۱۲} ایشان بسیار شد، زیرک به سرِ روضه^{۱۳} پیر آمد و گفت: ای خواجه^{۱۴} تو گفته بودی که اگر پسران من ترا مزاحمت نمایند، من شرّ ایشان از تو دفع خواهم کرد. اکنون ایشان در ایدای من شده‌اند،^{۱۵} ترا وعدهٔ خود به وفا باید^{۱۶} رسانید. این بگفت و به مقامِ خود بازآمد. هم در آن چند روز کافران در نواحی^{۱۷} غزنین بتاختند، خلقی^{۱۸} به محاربهٔ ایشان بیرون آمدند، هر چهار پسر^{۱۹} آن پیر هم^{۲۰} به حرب پیوستند و هر چهار شهادت یافتند. آن^{۲۱} مقام بی مزاحمت بر زیرک مقرر ماند.

۱. ه. و خ: «راه آورد» ندارند. ۲. خ: در اثنای آن. ۳. خ: غزنی. ۴. ل: نشیند گفت که.

۵. ل و خ: بودند. ل: صاحب اختیار و جلد. خ: با اختیار و جلو. ۶. خ: که ای. ۷. خ: خصومتی. ۸. ل: خواجه.

۹. خ: کرده. ۱۰. ه. غلامان من. خ: از پدر ما. ۱۱. ل: زهره باشد. ۱۲. ل: تعدّد. خ: تعدّد بسیار شد.

۱۳. خ: بر روضه. ۱۴. خ: که ای خواجه. ۱۵. خ: اکنون ای خواجه ایشان... شدند. ۱۶. خ: می باید.

۱۷. خ: ناحیه. ۱۸. خ: و خلقی. ۱۹. ل: هر چهار پسران. ۲۰. خ: نیز. ل: نیز بر آن آمدند. ۲۱. خ: و آن.

ملیح مذکور را^۱ بعد از آنکه ارادت آورد^۲، دوگانه نماز فرمود. بعد از آن^۳ بر لفظِ مبارک راند که این دوگانه را نیت چه باید کرد؟ گفت: وِداَعاً عَمَّاسَوَى الله.^۴

[مجلس سوم]

آدینه پانزدهم ماه مذکور ۱۴ سنه المذکور

[۵۷۰۷/ ۱۱ فوریه ۱۳۰۸ م]

بعد از نماز^۵ شرفِ پائی بوس حاصل شد. جوالقیی درآمد و^۶ ساعتی بنشست و برخاست و برفت^۷ خواجه - ذَکَرَةُ الله بالخیر - فرمود که از این بابت مردم به خدمتِ شیخ الاسلام، شیخ بهاء الدین زکریا^۸ - رحمه الله علیه - کم راه یافتندی، اما به خدمت شیخ الاسلام فرید الحق والدین^۹ - رحمه الله علیه رحمه واسعة - از هر جنس درویش و غیر آن^{۱۰} برسیدندی.^{۱۱} بعد از آن فرمود که در میانِ هر عامی خاصی هست. هم در این باب حکایت فرمود که شیخ بهاء الدین زکریا کثیر السیاحت بود، و وقتی^{۱۲} بر سرِ جمعی از جوالقیان رسید^{۱۳} در میانِ ایشان بنشست. نوری در آن جمع معاینه کرد^{۱۴}، نیکو نگاه نمود^{۱۵} یکی را از آن جمله دید که در میانِ آن^{۱۶} نوری از او ساطع می شد. آهسته نزدیکِ او رفت^{۱۷} و به او گفت^{۱۸} که تو در میانِ این قوم چه کنی؟ او جواب گفت^{۱۹}: یا زکریا تا بدانی که در میانِ هر عامی خاصی هست.

هم در این باب حکایت فرمود که وقتی بزرگی در میانِ جمعی از این بابت برسید.^{۲۰} یکی را دید که در دو رکعت نماز قرآن تمام ختم کرد^{۲۱} آن بزرگ حیران ماند.^{۲۲} با خود گفت که در این سُکّه^{۲۳} که این مرد است، این نوع طاعت از او غریب باشد، همانا^{۲۴} که بر این^{۲۵} کار مستقیم تواند بود. الغرض چون از ایشان بگذشت بعد از ده سال باز بر سرِ آن جمع^{۲۶} رسید، آن درویش را هم بر آن قرار دید. آنگاه گفت: حقیقت^{۲۷} معلوم کردم که در میانِ هر عامی خاصی هست.

۱. خ: «را» ندارد. ۲. خ: «او را» علاوه دارد. ۳. ل: در آن محل.

۴. ل: برای نفی ماسوی الله، خ: پس از پایان هر مجلس به قلم غبار به قرمز و مشکی کلمه «فقط» هم افزوده اند.

۵. خ: نماز بامداد. ۶. ل: درآمد. ۷. خ: رفت. ۸. ه. و: ل: ذکریا (به غلطهای فاحش اشاره نخواهد شد).

۹. ل: فرید الدین. ۱۰. خ: و غیره. ۱۱. ل: برسیدی. ۱۲. ل: و خ: وقتی. ۱۳. خ: برسید و. ۱۴. ل: پیدا شد.

۱۵. ل: و خ: چون نیکو نگاه کرد. ۱۶. ل: «در میان آن» ندارد، خ: در میان ایشان. ۱۷. ل: برفت. ۱۸. ل: و خ: با او.

۱۹. ل: داد. ۲۰. ه: پرسید. ۲۱. ل: قرآن تمام کرد. ۲۲. ل: حیران شده.

۲۳. ل: ملکی، خ: سُکّه (درهاش نوشته: یعنی کوچه). ۲۴. ل: نه همانا. ۲۵. ل: در این. ۲۶. ل: جمعی.

۲۷. خ: تحقیق.

[مجلس چهارم]

آدینه بیست و دوم ماه مذکور^۱

[شعبان ۷۰۷ هـ / ۱۸ فوریه ۱۳۰۸ م]

بعد از نماز دولتِ پایِ بوس حاصل شد. فرمود که بینَ العشاءین شش رکعتِ اوّابین^۲ گفته‌ام^۳ می‌گزاری؟^۴ گفتم: آری. بعد از آن از^۵ روزه ایّام بیض پرسید که می‌داری؟ گفتم: می‌دارم. بعد از آن از نمازِ چاشت پرسید که می‌گزاری؟ گفتم: می‌گزارم. بعد از آن چهار رکعتِ صلوة السّعادت فرمود، آن روز این سعادت بر سعادتِ دیگر ضمّ شد، و الحمد لله علی ذلك^۶.

[مجلس پنجم]

آدینه سیزدهم ماه مبارک رمضان سنّه سبع و سبعائه

[۲ مارس ۱۳۰۸ م]

پیش از نماز دولتِ پایِ بوس حاصل شد. فرمود که پیش از نماز به غیرِ معهود آمدن چون است؟ عرض افتاد که نمازِ تراویح به اقتدای مولانا ظهیر الدّین حافظ - سَلَمَه تعالیٰ^۸ - گزارده می‌شود، و او هر شبی سه سه پاره^۹ می‌خواند، بنده می‌خواهد تا ده^{۱۰} شب بی‌فاصله^{۱۱} در عقب او نماز گزارد. تا ثواب ختم قرآن حاصل شود. اگر فرمان باشد بعد از نماز جمعه بازگشته شود تا تراویح گزارده آید. فرمود^{۱۴} نیکو باشد.

بعد از آن مناسبِ این معنی حکایت فرمود که شیخ بهاء الدّین زکریّا - رحمه الله علیه - شبی روی سوی^{۱۵} حاضران کرد^{۱۶} و گفت: کسی باشد از شما که امشب در دو رکعت نماز^{۱۷} ختم قرآن کند؟ از حاضران کسی این معنی را متکفّل نشد.^{۱۸}

شیخ بهاء الدّین پیش شد^{۱۹} و در یک رکعت ختم قرآن کرد و چهار سه پاره^{۲۰} دیگر خواند^{۲۱} و در رکعتِ دوم سورۀ اخلاص خواند^{۲۲} و نماز تمام کرد.

ملایم این معنی حکایت دیگر فرمود که شیخ بهاء الدّین - علیه الرّحمه - می‌گفتی^{۲۳} که

۱. ل: ماه شعبان دامت حرمته سنه مذکور، خ: ماه مبارک شعبان سنّه مذکور. ۲. خ: نماز اوّابین. ۳. خ: فرموده‌ام. ۴. ه: و خ: می‌گزاری (همه جا به این املاست، اشاره نکرده‌ایم). ۵. خ: بعد از روزه. ۶. خ: گفتم که. ۷. خ: الحمد لله... ۸. ه: «تعالی» ندارد (بعد از این به این گونه اختلاف اشاره نخواهد شد). ۹. ل و خ: سیپاره. ۱۰. خ: که ده. ۱۱. ل و خ: ده شب متواتر بی‌فاصله. ۱۲. ل: بگزارد. ۱۳. خ: آید. ۱۴. خ: فرمود که. ۱۵. ل: بسوی. ۱۶. خ: آورد. ۱۷. ل: امشب دو رکعت نماز، خ: امشب دو رکعت نماز گزارد. ۱۸. خ: نگشت. ۱۹. خ: رفت. ۲۰. همه نسخ «سیپاره» قیاساً تصحیح شد. ۲۱. خ: بخواند. ۲۲. ل: خوانده. ۲۳. ل: می‌گفت.